

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

بعد از نماز ظهر، بیرون حرم اطراف در
قسمت‌های رواق‌های پشت آنجا همیشه خلوت
است، دیدم یک جوانی آمد گفت که آقا اجازه
می‌دهید یک سؤال کنم؟ گفتم: تو فقط یک سؤال
داری؟! خوش به حالت! خندید و ما را می‌شناخت
ولی ما او را نمی‌شناختیم ولی او ظاهراً می‌شناخت.
گفت: آیا می‌شود موقعیت معصوم را بر غیر

معصوم بار کرد؟ شئونات معصوم و صفات معصوم و القاب معصوم، منظورش القاب و تعابیر بود. گفتم: نخیر، حرام است نمی‌شود. گفت: بنابراین لفظ امام که بر غیر امام گفته می‌شود جایز نیست؟ گفتم: نخیر، حرام است.

بعد گفتم: آیا واجب می‌شود که انسان از غیر معصوم متابعت و اطاعت کند؟ گفتم: بله می‌شود؛ اگر فردی به مصالح انسان و مفاسد انسان اشراف علی داشته باشد، یعنی به حاقّ وجود انسان و آنچه را که برای انسان ضروری است و آنچه که برای انسان هلاکت است و آنچه که موجب رشد است و آنچه که موجب تنزل است، اشراف داشته باشد از این فرد اطاعت واجب است.

گفت: ما در اصفهان هستیم استادمان فلانی است، ایشان می‌گویند که ما دلیل بر اطاعت از غیر معصوم نداریم! نصّ ما همان معصومین هستند و برای وجوب اطاعت غیر آنها ما نصی نداریم. گفتم: از من به ایشان سلام برسانید و بفرمایید که همان دلیل بر وجوب اطاعت از معصوم، دلیل وجوب

اطاعت از این فرد هم خواهد بود.

بعد یک دفعه خودش گفت: مثلاً آقای حداد.

گفتم: مثل اینکه تو هم اهل بنخیه‌ای؟! گفت: قربان،

ما شما را می‌شناسیم حالا شما به روی خودت

نمی‌آوری و درمیری. گفتم: پس حالا که این‌طور

شد جلد دوم اسرار ملکوت مرا برو مطالعه کن پاسخ

این سؤال در آنجا به‌طور مفصل داده شده. گفت:

چشم. گفتم: در ضمن جلد هجده امام شناسی

مرحوم آقا راجع به [استعمال لفظ] امام را هم مطالعه

کن. بعد گفتم: برو به این مسئله خوب فکر کن.

گفتم: یک سؤال از تو می‌کنم و این سؤال را

به استادت هم بگو: اگر ما روز غدیر نداشتیم نصّ بر

ولایت امیرالمؤمنین غدیر است دیگر اگر ما روز عید

غدیری نداشتیم، پیغمبر می‌رفتند مکه حج را انجام

می‌داد و برمی‌گشتند مثل سایر حج‌هایی که انجام

می‌دادند آن سال هم به مدینه برمی‌گشتند و در این

حال پیغمبر از دنیا می‌رود؛ جناب ابوبکر هست و

دارودسته‌اش و کس و کارهایش و از این طرف هم

امیرالمؤمنین هستند در جامعه بودند و شما هم با آنها ارتباط داشتید می‌شناختید ناشناخته نبودند. شما در یک هم‌چنین موقعیتی از نظر الهی چه تکلیفی داشتید؟ آیا بروید از ابوبکر تبعیت کنید یا اینکه از علی؟ گرچه عید غدیری هم نبوده!

یک‌فکری کرد و گفت: باید از علی تبعیت کرد. گفتم: چرا؟ ما که نصّ نداریم؟! گفتم: ها! من می‌خواستم تو را به اینجا برسانم. ما نیاز به نصّ نداریم، به جای نصّ عقل که داریم، مبانی که دستان است، نگاه کن بین این حیوان که رفته بالای منبر پیغمبر کیست؟ علی را هم بیا نگاه کن، دیگر نیاز به اینکه پیغمبر بیاید بگوید: بیا سراغ این، چه نیازی داری؟ چه نیازی داری؟

خدا وقتی به انسان عقل داده، عقل برای انسان راه صواب و راه خطا را بیان می‌کند، مشخص می‌کند، معین می‌کند. البته کلام پیغمبر و نصّ هم روی آن آمد. گفتم: ما برای وجوب متابعت از علی علیه السلام نیاز به غدیر نداریم، نیاز به عید غدیر نداریم، شما یک نگاه بکن به علی علیه السلام تمام

شد. یک نگاه بکن به امام رضا علیه السلام و یک نگاه هم بکن به مأمون، این دیگر حتماً باید از طرف موسی بن جعفر علیه السلام که پدر امام رضا هست بشنوی که: آقا بنده از چه کسی بعد از شما اطاعت و پیروی کنم؟ حضرت هم بیایند در گوش تو خصوصی به شما بگویند: آقا این سرّ را در خودت نگهدار باید از فرزندم علی اطاعت کنی؟ ما نیاز به این حرف‌ها نداریم، شما برو پیش امام رضا بنشین تمام شد و رفت، ده دقیقه یک ربع کفایت می‌کند، بعد هم از آن طرف برو پیش برادرهای امام رضا بنشین، آن برادرهای امام رضا که آمدند ادعا کردند، عموهای امام رضا آمدند و ... مسئله امام رضا خیلی مسئله عجیبی است، آدم دیگر نگوید بهتر است، بهتر است. بالاخره خودشان هم شاید راضی نباشند به اینکه انسان وارد این مطالب بشود.

گفتم آن چیزی که برای شما ملاک حجیت هست عصمت نیست بطوریکه عصمت ملاک برای وجوب متابعت باشد، آنچه که ملاک هست نه عصمت ظاهری عصمت واقعی که عبارت است از:

اشراف واقعی و حقیقی بر حقایق امور و حقایق عالم، این ملاک می‌شود. در هرچه این ملاک باشد باید از او اطاعت بکنی هر کسی می‌خواهد باشد. از این نظر تفاوتی بین این و بین آن نمی‌کند.

شما طبیب یکی از اطباء طهران است و همیشه به او مراجعه می‌کنی، اتفاقاً می‌آیی سفر امام رضا مشهد و یک ماه هم در اینجا می‌مانی، اینجا یک دفعه قلبت درد می‌گیرد وقتی که دسترسی به آن طبیب نداری چه کار می‌کنی؟ می‌میری یا نه؟! بلند می‌شوی می‌روی به طبیب اینجا مراجعه می‌کنی؟ سؤال می‌کنی آقا طبیب قلب در اینجا کیست؟ می‌گویند: آقای فلان و فلان. برایت هم محرز می‌شود، افراد اهل خبره و اهل اطلاع به شما می‌گویند که مثلاً فلان طبیب حاذقی است، می‌روی پیش او و

نسخه‌اش را عمل می‌کنی و دوايش را می‌خوری. خب چرا تلفنی سؤال نمی‌کنی از آن آقا من این دوا را بخورم یا نخورم؟ حالا اگر پیدایش هم نکردی که پرسی بخورم یا نخورم، وقتی می‌بینی این یک طبیب حاذقی است باید اطاعت کرد، اطاعت هم واجب است یعنی مستحب نیست که حالا بگوییم بکنم نکنم، استخاره کنم نکنم، نکنی فردا می‌میری! مسئله شوخی نیست. چرا؟ چون همان ملاکی که در آن طبیب در طهران هست همان ملاک در طبیب در اینجا است، حالا گیرم آن یک خرده بالاتر یا این یک خرده پایین‌تر یا هر دو مساوی، ولی بالاخره این هم مطلع است، این هم خربزه فروش نیست، مطب دارد اطلاع دارد، اشراف دارد.

این نکته ملاک برای تکلیف است؛ یعنی انسان در هر جا که دید این مسئله محقق است در آنجا انسان این ملاک را باید به کار ببندد، سلوک یعنی همین، سلوک یعنی انسان رعایت آنچه را که حق است و آنچه را که واقع است بر اساس عقل و بر اساس دین آن را انجام بدهد و این می‌شود معنای

سلوک، اصلاً سلوک یعنی همین.

یک روز در خدمت آقای حداد بودیم به اتفاق مرحوم آقا، اخوی آقا سید محمد صادق بود من بودم آقای خلفزاده بود، چند نفری بودند، سماور داشت غُلُ غُلُ می کرد، آقای حداد یک دفعه گفتند: یک چایی بدهید. آقا سید محمد صادق رفت سینی را درست کرد و استکان‌ها را مرتب کرد و چایی ریخت و آورد و به همه تعارف کرد، آخر به ما رسید تا ما آمدیم چایی برداریم یک دفعه آقای حداد گفتند: آقا شما برای چه چایی برداشتید؟ ایشان برادر بزرگ شماست و شما باید برای ایشان چایی بیاورید نه اینکه ایشان برای شما! شما بلند شو برو آنجا چایی بریز! هیچی، ما چایی را از اخوی گرفتیم گفتیم: بشین بابا الان یک کتک هم می خوریم همین جور یادم است گفتم بشین الان یک کتک هم می خوریم! حاج محمد علی هم می خندید، بعد رفتیم و چایی را ریختیم در قوری و دو تا استکان برای خودمان و ایشان به بقیه داده بود ریختیم و آوردیم گذاشتیم. ایشان (مرحوم حداد) گفتند: حالا درست شد.

بعد این را به من فرمودند: وقتی که شما خب
ما رعایت نمی کردیم با هم راه می رفتیم، من سبقت
بر ایشان نمی گرفتم ولی با هم راه می رفتیم گفتند:
وقتی که شما با برادر بزرگ حرکت می کنی شما نباید
بر ایشان سبقت بگیری چون ایشان بزرگتر است و
شما کوچکتر هستی. شاید مثلاً بعضی از اوقات بوده
که جلوتر می رفتم و متوجه نبودم. گفتم: چشم.
یعنی این قدر ملاحظه [لازم است]

ببینید این یک مطلبی است نیاز به دستور که
ندارد، عقل در اینجا چه حکم می کند؟ اخلاق در
اینجا چه حکم می کند؟ این می شود سلوک، حالا چه
این را آقای حداد بگویند... آن وقت منی که

می‌خواهم بپذیرم چون آقای حداد به من گفته

باید بپذیرم یا چون یک مطلب واقع است؟

امشب نشسته بودیم در خدمت اخوی در

همان منزل مرحوم آقا من پیش ایشان بودم و

می‌خواستم از ایشان سؤال کنم راجع به مجلسی که

ایشان بعد از ماه رمضان دارد یک مجلس امر خیری

است برای پسرش با صبیبه آقاسید علی مراسم زفاف

و عروسی هست ایشان خودشان زودتر گفتند،

گفتند: آقا شما و همه متعلقین و اینها برای [مراسم]

دعوت هستید البته اسم دعوت را مثل اینکه نیاوردند

چون ملاحظه کردند و اینجا هستید و خودتان دیگر

همه، یکی یکی از قلم نیفتند. گفتم: بله آقا ما اصلاً

باید در اینجا احرام ببندیم و ... بعد گفتم: آقا این

چه روزی است؟ چون من هم می‌خواهم مسئله

[جشن عروسی] بنده‌زاده را بگذاریم حالا دو سه

روزی این طرف و آن طرف. ایشان گفت که: ظاهراً

شب جمعه است.

می‌خواهم این را بگویم که ما در سلوک

ملاکمان عقل است ما نباید دنبال این بگردیم که فلان

کس یک چیزی گفته، بله فلان بزرگ هم اگر یک مطلبی گفته انسان باید بگیرد، ولی بر همان اساس واقعیت چون کلامش واقع است.

بعد که از ایشان سؤال کردم و متوجه شدم، گفتم: خب آقا مقتضای عقل و اخلاق و ادب این است که ما بر شما سبقت نگیریم و شما اول باشید، گفت: نه نه آقا شما [اول مجلس] بگیر گفتم: نه آقا باید آن طرف برویم حساب پس بدهیم، یادتان رفته قضیه آقای حداد و مجلس و چای گفت: آهان آره آره یک چیز یادم هست. گفتم: خلاصه طرفمان آن طرف ایستاده به حسابمان می رسد، دیگر خندید بنده خدا و لذا گفتم که ما مجلس خودمان را دو سه روز بعد از شما قرار می دهیم با اینکه ایشان اصرار هم کرد که نه آقا اگر می خواهی زودتر برقرار کنی و ما صبر می کنیم، گفتم نه!

حالا یک سؤال از رفقا می کنم این قضیه را کسی باید به من بگوید؟ یعنی مثلاً باید مرحوم آقای در آنجا حضور داشته باشد و به من بگویند: آقا سید محسن تو برادر کوچکتر هستی و چون الان تو

صاحب مجلس هستی و ایشان هم صاحب مجلس هست رعایت ادب این است که شما متأخر باشید؟ ما باید نیازی به حضور مرحوم آقا داشته باشیم؟! همین مبانی که ما در دست داریم همین مسائل و بیاناتی که از بزرگان به دست رسیده و خودمان آنها را هضم کردیم و به آنها رسیدیم، آن می شود ملاک در همه امور و در همه مسائل.

لذا اعلام کردم آنجا به افرادی که بودند همه هم اتفاقاً امشب آمده بودند، آنهایی که تابه حال نبودند هم بودند، خلاصه دیگر مجلس خوبی بود، روی هم رفته مجلس خوبی بود شروع کردم به همه

و گفتم که همه رفقا و فامیل دارم به همه فرداً
فرداً اجمع اکتع ابتع ابصع^۱ به همه داریم با تأکید
می‌گوییم و دعوت هم نمی‌کنیم چون دعوت را ما
توهین تلقی می‌کنیم فقط صرف اطلاع می‌گوییم، که
این مجلس دو سه روز بعد از مجلس ایشان برقرار
است، البته ایشان شب جمعه دو هفته بعد است این
دو سه روز بعد، احتمالاً می‌شود شب دوشنبه و این
جهت هست.

خب این می‌شود چه؟ این می‌شود یک مسئله
سلوکی همین یعنی سلوک. نیاز به بودن آقای حداد
نداریم در آن جلسه، نیاز به بودن آقا نداریم، ما نیازی
نداریم، خود همین مبانی وجود دارد وجود عینی
دارد، وجود خارجی دارد، همین که اینها وجود در
نفس دارد یعنی آن وجود مستمر از آن بزرگان، وجود
باقیه نفس که از حقیقت آن بزرگان باقی مانده است
در مبانی‌شان، همان حضوری است که انسان آن
حضور را احساس می‌کند و به دنبالش می‌رود و به
آن دست می‌اندازد و می‌گیرد.

^۱ ادات تأکید جمع در ادبیات عرب

در همه مبانی هم همین طور است، در همه مسائل و قضایا که برای انسان پیش می آید. یکی از چیزهایی که گاهی افراد و اشخاص از این طرف و آن طرف می آمدند عده ای بودند جمعی بودند یک هم چنین قضیه ای نظیرش برای مرحوم آقا در زمان حیاتشان هم اتفاق می افتاد وقتی که سؤال می کردند: آقا ما را نصیحتی کنید، من یک چیزی به ایشان می گفتم: الان شما که در کنار من هستی آیا مراقب هستی بر اینکه عمل خلافی از شما سر نزند؟ گفت: بله؟ گفتم: این حال را همیشه داشته باش، این حالی که الان پیش من نشسته ای، خیلی مؤدب و منظم، نه فحش به من می دهی، نه اخم می کنی، نه فحش می دهی، نه بد و بیراه می گویی، نه کار خلاف می کنی، قشنگ، خیلی هم به خودتان فشار می آورید بعضی ها خیلی فشار می آوردند یک وقتی چیز خلافی از آنها سر نزند گفتم: حالا این قدر فشار هم نمی خواهد بیاورید، همین که شما در کنار من نشسته اید و این احساس را دارید، همین حال را در خودتان نگه دارید، وقتی هم که با من نیستید هم

همین‌طور باشید. وقتی با زن و بچه‌تان هستید
همین‌طور باشید، وقتی که با همسایه‌تان، با شریکتان،
با اقوامتان، با رفیقتان، در اجتماع هستید همین‌حال
را داشته باشید، آن‌وقت ببینید قضیه چقدر فرق
می‌کند. یک‌هفته این‌طور باشید آخر هفته فرق
خودتان را با هفته قبل ببینید، خودتان مشاهده کنید،
ببینید چقدر فرق کردید اگر خوب بود ادامه دهید اگر
نبود رها کنید حالا یک‌هفته که نمی‌میرید! طوری
نمی‌شود.

اسم این را می‌گذارند سلوک، اسم سلوک
یعنی این؛ یعنی این حالت این روش. این که مرحوم
آقا به افرادی که نزدشان می‌آمدند، خیلی از اوقات
این مسئله را می‌فرمودند. در یک قضیه خودم هم
بودم که عده‌ای از خانم‌ها از طهران آمده بودند
گاه‌گاهی ایشان می‌پذیرفتند این‌طور نبود که همیشه

رد

کنند يك عده تقريباً سی چهل نفری بودند، ما
 آمدیم بالا و گفتیم بفرمایید و رفتیم جای آوردیم. اینها
 گروهی زیارت امام رضا علیه السلام آمده بودند، در
 همان زمان آقای خمینی بود، بعد گفتند که آقا ما
 می‌خواهیم از شما نصیحتی داشته باشیم، ایشان این
 روایت را برایشان خواندند که روزی رسول خدا به
 اباذر وقتی که از حضرت طلب دستور و نصیحت و
 برنامه کرد فرمودند: یا اباذر! اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ
 كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ^۱ اعبد الله نه اینکه عبادت کن نماز
 بخوان، یعنی طوری در این دنیا زندگی کن و حرکت
 کن و در همه امور و همه مسائل بنده خدا باش، در همه
 امور چنان بنده‌ای برای خدا باش که داری او را
 می‌بینی، مثل اینکه نشستی داری می‌بینی همین مثالی که
 زدم، کسی که ببیند بزرگی بغلش نشسته حواسش را
 جمع می‌کند، متوجه است اگر يك هم‌چنین مسئله‌ای را
 نمی‌توانی در خودت محقق کنی حداقل می‌دانی که بابا

^۱ مکارم الاخلاق، بحار الانوار، ج ۷۴: یا ابا ذر! اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ
 كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ ...

خدا دارد می بیند تو را، اینکه دیگر دست پایین پایین است.

من وقتی می بینم الان این دستگاه عجیب و غریبی که جناب سرور ما گذاشته جلوی ما، یک میکروفن از این طرف یکی از آن طرف این دیگر چیه؟! نفس هم بکشیم این نفس های ما را هم ضبط می کند، متوجه هستم چه بگویم، یک چیزی نگویم این فردا برای من مسئله بشود، آدم عاقل نمی آید فرض کنید که یک حرفی بزند، هزار حرف هم در دلش باشد هزار تا را می خورد نمی گوید. یا یک وقتی می گوید که این چیز عجیب و غریب نباشد یا خاموشش کرده باشند یا مطمئن باشد که آقا این روشن نیست، ضبطهایتان را ببندید آن موقع می خواهم یک چیزی بگویم و الا آدم بیاید یک حرفی بزند فردا هزار تا مسئله و قضیه [پیش می آید] آدم عاقل این کار را نمی کند.

ما خدا را به اندازه این دستگاه قبول نداریم، ما [لااقل] به اندازه این ضبط صوت خدا را قبول داشته باشیم! کلام پیغمبر این است: اگر تو خدا را

نمی بینی او که دارد می بیند! او که متوجه است او

که می بیند، چرا ما باید چشم مان را ببندیم؟

این مسئله یعنی سلوک، این عبارت یعنی

سلوک و همیشه بزرگان این کار را می کردند. این

کلام عجیبی که مرحوم آقا در سال های آخر

[می فرمودند] من آن موقع بودم و کیفیت اطاعت

مرحوم آقا از آقای حداد را تا آخر عمرشان می دیدم

من در زندگیشان بودم دیگر در حالاتشان در

رفتارشان من بودم و می دیدم، دقت می کردیم که

قضیه چیست. خیلی، واقعاً مرحوم آقا به کلماتی که

از آقای حداد بود، بیاناتشان، فرمایشاتشان، اهتمام

عجیبی می دادند.

یک روز مرحوم آقا به من فرمودند که آقا سید

محسن من منتظر نبودم که استادم در هر چیزی به

من دستور بدهد، خودم جلو جلو می‌رفتم؛
یعنی وقتی که مبنا دست من هست، قانون وقتی
دست من هست، مطلب وقتی که در اختیار من
هست، حالا منتظر بنشینم که حتماً آقای حداد به من
بگویند آقا سید محمد حسین این کار را بکن! نه
خودم می‌رفتم این کار را می‌کردم، من یقین دارم این
مورد نظر ایشان است، نه اینکه مورد نظر ایشان است
اصلاً مورد نظر ناموس عالم است، یعنی انطباق با
ناموس عالم دارد و نه اینکه مسئله شخصی و
سلیقه‌ای است، وقتی این را می‌بینم دیگر منتظر
دستور ایشان نیستم. لذا آقای حداد هم در مواردی
که مورد شبهه و شک بود [دستور می‌فرمودند] در
موارد دیگر اصلاً ایشان دستور نمی‌دادند: خود آقا
سید محمد حسین دارد انجام می‌دهد، دستور
نمی‌خواهد، خودش دارد انجام می‌دهد دیگر،
خودش دارد مطلب را انجام می‌دهد. فقط در آن
موارد [خاص] بود من در جریان کارهای ایشان بودم
در مواردی که شکی و شبهه‌ای بود.

حالا ببینید کار به کجا رسیده که دوستان ما

من می‌شنوم می‌گویند که تا وقتی که فلانی نگفته و نشنیدی هر کاری می‌خواهی بکنی بکن! یعنی درست عکس قضیه و صد و هشتاد درجه [در جهت مخالف]. [تو که می‌دانی این مسئله مورد رضایت من نیست چرا می‌گویی این کار را بکن؟ این مسئله که عکس سلوک است؛ یعنی قضیه سلوک مرتبط شده بر گفتن من و من شاید در خیلی موارد دلم نخواهد بگویم، صلاح نمی‌دانم فلان مسئله را مطرح کنم. بارها گفته‌ام که سلوک در یک هم‌چنین مواردی آن رشد و تأثیر واقعی را ایجاد نمی‌کند، آنکه در انسان رشد می‌آورد و تأثیر می‌گذارد و عبور می‌دهد و بالا می‌برد و حرکت ایجاد می‌کند خودِ ادراک واقعی شخص نسبت به یک مطلب است.

شما اگر بدانید یک مطلب مورد رضای امام زمان علیه السلام است و بر این اساس انجام بدهید صد مقابل بالاتر از این است که از خود امام زمان بشنوید و بعد انجام بدهید، این تأثیرش صد برابر آن است؛ چون در آنجا توجه به ظاهر خود آن حضرت، انگیزه برای عمل به این دستور بوده و ظاهر در آنجا

نقش داشته، حالا نمی‌گوییم ظاهر هر چیز، خب ظاهر حضرت باشد، ولی همین ظاهر به مقدار خودش تأثیر می‌گذارد، یعنی اگر شما با سرعت صد و چهل کیلومتر در این عمل می‌رفتید اگر بخواهید آنجا به دستور حضرت انجام بدهید سرعت چهل کیلومتر است، سی کیلومتر است، آن صد کیلومتر در جایی است که شما نشنیده از امام زمان به این مطلب عمل کنید، آن صد کیلومتر شما را جلوتر می‌برد از اینکه خود امام زمان نشسته باشد و بگوید آقای فلان شما فلان کار را بکنید! خب انجام می‌دهد دیگر، آدم وقتی امام زمان یک چیزی به او بگوید سریع انجام می‌دهد. نشنیده باید انجام بدهد نه اینکه منتظر شنیدن امام زمان بشوی، این سلوک است. شنیدن از امام زمان و عمل کردن سلوک نیست بلکه دانستن منویات امام علیه السلام و دانستن آنچه که مورد رضای امام علیه السلام و اطلاع بر آنچه که مورد

رضایت ایشان است و سپس عمل کردن به آن [سلوک است]. [به گفتن حضرت] نیاز نداشته باشد.

من در زمان سابق یک روز از مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه یک دستوری خواستم برای تشریف خدمت حضرت، ایشان یک دستوری به من دادند که تا بیست روز انجام بده بعد حضور ظاهری هم برایت پیدا می شود. وقتی که این را به من دادند یک چیزی آخرش هم فرمودند: مهم این است که انسان قلبش متصل به امام باشد و ببیند که امام در هر حالی با اوست، دیدن ظاهری خیلی مطلوب نیست. گفتم: پس بنابراین انجام ندهیم بهتر است دیگر؟ ایشان فرمودند: بله و بنده تا حالا انجام نداده‌ام.

من عمل به این دستور را توهین به امام زمان تلقی می کنم مگر امام زمان از من غائب است؟ مگر از من غائب است که من بخوام بروم نزد او؟ وقتی او از من به من نزدیکتر است برای چه بروم نزد او؟ خلاصه با آن قیافه نحسمان بیاییم نزد امام زمان روزه دار و ...، لابد میفرماید باید یک کفاره‌ای هم

بدهیم که بتوانیم تو را ببینیم! وقتی او می‌داند و بر من اشراف دارد و از من به من نزدیکتر است روی چه حسابی من بخواهم بروم نزد او؟ بروم بگویم: امام زمان من این مسئله را ... می‌گوید: من خودم می‌دانم، برای چه بلند شدی آمدی و قتم را گرفتی؟ خودم خبر دارم. هر وقت هم که حضرت بخواهند خود حضرت خودش را برای من ظاهر می‌کند و لذا تا الان که چهل و سه سال از آن زمان می‌گذرد چهل و سه چهار سال ما هنوز موفق به دیدار ظاهر (شاید شده‌ام نمی‌دانم خودم خبر دارم ندارم!) نشده‌ایم و هیچ هم متأسف نیستیم چون می‌دانم ما همیشه در مرئی و منظر او هستیم و انسان نمی‌آید که این ارتباط واقع و معنا و لطیف و عمیق و دقیق را رها کند و به یک دیدن ظاهر و به یک برخورد ظاهر و مجالست و مصاحبت ظاهر بسنده کند [که در اینصورت] خیلی پایین آمده، خیلی پایین آمده است.

امام زمان علیه السلام را برای بالاتر از اینها باید بخواهد، نه برای آمدن و نشستن و یابن رسول الله ما چقدر عاشق شما هستیم! خب دیدی یا

ندیدی مرا؟ دیگر اجازه می‌فرمایید بروم؟! حالا دیدی مرا، مویم را دیدی، ریشم را دیدی، چیز دیگر که نمی‌بینی! آنچه که می‌بینی همین است ابرو و عمامه ما و ... خب یابن رسول الله قرض زیاد دارم ان شاء الله خدا قرضت را بدهد، فرمایش؟ یک خرده مشکلات زندگی هم داریم، زن و بچه و اینها، ان شاء الله دعا می‌کنم آنها هم بیشتر به تو برسند و مشکلات هم از این نظر حل شود. فرمایشی نبود؟ نه دیگر! خدا حافظ شما. دیدن ما این جور است دیگر، چه بگوییم به امام زمان؟ نه واقعاً چه به ایشان بگوییم؟ همین، عقل ما همین است، فهم ما همین است، درک ما همین است، شعور ما همین است.

یک وقت شد که به امام زمان علیه السلام بگوییم معرفت را به ما بده، ولایت را به ما بده، ما

را

بنده خودت کن، ما را عبد خودت کن، دنیا را
از ما بگیر تعلقات را بگیر، همه را بگیر خودت را نگه
دار یعنی واقعاً اگر امام زمان بیاید ما یک هم‌چنین
حرف‌هایی به ایشان می‌زنیم؟ او از ما چه توقعی
دارد؟ راه را بزرگان نشان دادند آقای حداد، در روح
مجرد^۱ مرحوم آقا چه می‌گویند؟! ما می‌رویم پیش
امام ... این همان ربط معنوی است دیگر نیاز به
دیدن ندارد، شما همین که توجه کنید الان به
حضرت این‌طور کنید همان حضرت در همان‌جا
نفس آن توجه حضور دارد اگر این نبود که اصلاً
توجه هم نبود، حضرت خودش در آن توجه حضور
علی دارد، علت آن توجه نفس حضور است که بعد
آن مسئله محقق می‌شود. این را می‌گویند سلوک
عقلانی، سلوک عقلانی که این همه شنیده‌اید
معنایش این است که انسان همان حقیقت خودش را

^۱ روح مجرد، ص ۲۶۹:

حضرت حداد قدس الله سره می‌فرمود: من می‌بینم در همه حریم‌های مشرفه
مردم خود را به ضریح می‌چسبانند و با التجا و گریه و دعا می‌گویند:
وَصَلِّهِ اَيُّ بَرِّ وَصَلِّهِ اَيُّ لِبَاسٍ پاره ما اضافه کن تا سنگین‌تر شود. کسی
نمی‌گوید: این وصله را بگیر از من تا من سبک‌تر شوم، و لباسم ساده‌تر و
لطیف‌تر شود!

و نفس خودش را و باطن خودش را، همان را متصل کند به حقیقت و باطن و نفس و مبدأ هستی بدون توجه به ظاهر که ظاهر چیست، ظاهر این است و آن است.

من یک وقتی فکر می‌کردم راجع به اینکه اصلاً چرا مثلاً امام جواد باید نه ساله باشند و به امامت برسند؟ یا امام هادی مثلاً هشت سالشان بود؟ از همه اینها مهم‌تر خود امام زمان خودمان اینکه از همه سنش کمتر بود. امام جواد آخر مگر می‌شود در نه سالگی [امام بشود]؟ چرا نمی‌گویند امام زمان که پنج سالگی بود آن را از قلم چرا می‌اندازید؟ بعد گفتم اصلاً شاید خدا می‌خواهد بگوید که اصلاً ولایت در ظاهر نمی‌گنجد، ظاهری نیست چه پنج ساله چه یک ساله چه شش ماهه ... وقتی که آن حقیقت ولایت تجلی خارجی پیدا می‌کند حالا می‌خواهد یک سالش باشد می‌خواهد صد سالش باشد، می‌خواهد چهل سالش باشد. ما گذشت زمان را دخیل می‌دانیم در تلقی آن حقیقت ولایی لابد یک‌خرده وزن هم این وسط مؤثر است و یک

باسکولی هم می‌خواهد که اینجا هرچه شاید وزن
بیشتر باشد این تجلی قوی‌تر بشود ولی قضیه این
نیست این همه چیست؟ همه توهمات است، سلوک
یعنی شما از این توهمات دربیایی، یعنی بین امام
زمان چهار پنج ساله و بین پیغمبر شصت ساله فرق
نگذاری این است معنای سلوک، بین امام جواد نه
ساله و بین پدرش امام رضا پنجاه و هفت ساله فرق
نگذاری این یعنی سلوک، از این توهم از این تصوّر
از این اعتبار، از این چیزها خارج شدن، این حال را
وقتی پیدا کردیم آن موقع یک خبرهایی دارد می‌شود
و یک چیزهایی پیدا می‌شود، ان شاء الله خدا قسمت
کند این هم برای امشب.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ